سوره یوسف

۱-بنام خداوندبخشنده مهربان

الف ، لام ، راء ،

این است آیات کتاب روشنگر

۲- ما آن راقرآنی عربی نازل کردیم ،باشدکه بیندیشید.

۳- مانیکوترین سرگذشت رابه موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، برتوحکایت می کنیم ، وتوقطعا پیش ازآن از بی خبران بودی.

۴- (یادکن) زمانی راکه یوسف به پدرش گفت : " ای پدر،من -درخواب -یازده ستاره رابا خورشید وماه دیدم. دیدم -آنها-برای من سجده می کنند."

۵- (یعقوب)گفت: " ای پسرک من ،خوابت رابرای برادرانت حکایت مکن که برای تونیرنگی می اندیشند،زیراشیطان برای آدمی دشمنی آشکاراست.

۶- واین چنین ،پروردگارت تورابرمی گزیند ،وازتعبیر خوابها به تو

می آموزد،ونعمتش رابرتو وخاندان یعقوب تمام می نماید.همان گونه که قبلا برپدران تو،ابراهیم واسحاق تمام کرد.درحقیقت پروردگارتو دانای حکیم است."

۷- به راستی در-سرگذشت -یوسف وبرادرانش برای سائلان (جستجوکنندگان) عبرتها هست.

۸- هنگامی که-برادران او-گفتند: " یوسف وبرادرش نزد پدرمان ازما - که جمعی نیرومندهستیم -دوست داشتنی ترند.قطعا پدرما درگمراهی آشکاری است."

۹- (یکی گفت): " یوسف رابکشید یا اورا به سرزمینی بیندازید، تا توجّه پدرتان معطوف شماگردد، وپس از اومردمی شایسته باشید."

۱۰- گوینده ای ازمیان آنان گفت: " یوسف رانکشید ،اگرکاری می کنید ، اورا درنهانخانه چاه اندازید،تابرخی ازمسافران اورابرگیرند."

۱۱- گفتند: " ای پدر تورا چه شده است که مارا بریوسف امین نمی دانی درحالی که ما خیرخواه اوهستیم؟"

۱۲- فردا اورا بامابفرست تا-درچمن-بگردد وبازی کند، ومابه خوبی نگهبان اوخواهیم بود.

۱۳- گفت: " اینکه اورا ببرید مرا سخت اندوهگین می کند ،ومیترسم ازاوغافل شوید وگرگ اورا بخورد."

۱۴- گفتند: " اگر گرگ اورا بخورد با اینکه ماگروهی نیرومندهستیم، درآن صورت ماقطعا -مردمی-بی مقدار خواهیم بود."

۱۵- پس وقتی اورا بردند وهمداستان شدندتا اورا درچاه بیندازند- چنین کردند-. به او وحی کردیم که قطعا آنان را ازاین کارشان - درحالی که نمی دانند-باخبرخواهی کرد.

۱۶- وشامگاهان ،گریان نزد پدر خود-باز-آمدند.

۱۷- گفتند: " ای پدر ،مارفتیم مسابقه دهیم، ویوسف راپیش وسایل خودگذاشتیم ،آنگاه گرگ اوراخورد، ولی تومارا هرچندراستگوباشیم باورنمی داری."

۱۸- وپیراهنش را-آغشته-به خونی دروغین آوردند.(یعقوب) گفت:

" نه بلکه نفس شما کاری -بد-رابرای شما آراسته است.اینک صبری نیکو-برای من بهتراست.وبرآنچه توصیف می کنید ،خداوند یاری ده است. "

۱۹- وکاروانی آمد.پس آب آور خودرافرستادند. و دلوش را انداخت. گفت: " بشارت، این یک پسراست." و او را چون کالایی پنهان داشتند. وخداوند به آنچه انجام می دادند دانا بود.

۲۰- واو را به بهای ناچیزی -چند درهم -فروختند ودرآن بی رغبت بودند.

۲۱- وآن کس که اورا ازمصر خریده بود به همسرش گفت: " نیکش

بدار،شاید به حال ما سود بخشد یا اورا به فرزندی اختیارکنیم."
وبدینگونه ما یوسف را درآن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تاویل خوابها رابیاموزیم ،وخدا برکارخویش چیره است ولی بیشترمردم نمی دانند.

۲۲- وچون به حدّ رشد رسید ، اورا حکمت ودانش عطا کردیم، ونیکوکاران راچنین پاداش میدهیم.

۲۳- وآن -بانو- که وی درخانه اش بود خواست از او کام گیرد، ودرها را -پیاپی- چفت کردو وگفت:: " بیا که ازآن توهستم." گفت : " پناه برخدا، او آقای من است .به من جای نیکو داده است، قطعا ستمکاران رستگار نمی شوند."

۲۴- ودرحقیقت-آن زن- آهنگ وی کرد . ویوسف نیز-اگربرهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ اومیکرد. چنین -کردیم-تا بدی و زشتکاری را ازاو بازگردانیم، چراکه او ازبندگان مخلص ما بود.

۲۵- وآن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، وآن زن- پیراهن او را ازپشت بدرید ودرآستانه درآقای آن زن را یافتند. بانو به شوهرش گفت : " کیفرکسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جزاینکه زندانی یا -دچار-عذابی دردناک شود؟"

۲۶- (یوسف) گفت : " او ازمن کام خواست." وشاهدی ازخانواده آن زن شهادت داد : " اگرپیراهن او ازجلو چاک خورده ، زن راست گفته واو از دروغگویان است."

۲۷- واگرپیراهن او ازپشت دریده شده ، زن دروغ گفته و اواز راستگویان است. "

۲۸- پس چون -شوهرش-دید پیراهن او از پشت چاک خورده است گفت : " بی شک ،این از نیرنگ شما-زنان-است که نیرنگ شما -زنان- عظیم است.

۲۹- " ای یوسف ازاین -پیشامد-روی بگردان ، وتو -ای زن-برای گناه خودآمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده ای. "

۳۰- و-دسته ای از -زنان درشهر گفتند: " زن عزیز از غلام خود کام خواسته وسخت خاطرخواه اوشده است. به راستی ما او را درگمراهی آشکاری می بینیم. "

۳۱- پس چون-همسر عزیز-از مکرشان اطّلاع یافت، نزدآنان -کسی- فرستاد، ومحفلی برایشان آماده ساخت وبه هریک ازآنان -میوه و - کاردی داد و-به یوسف -گفت : " برآنان در آی." پس چون -زنان-او را دیدند ، وی را بس شگرف یافتند و -از شدت هیجان-دستهای خود رابریدندوگفتند : " منزّه است خدا ، این بشر نیست ، این جز فرشته ای بزرگوار نیست."

۳۲- (زلیخا) گفت: " این همان است که درباره او سرزنشم می کردید. آری من ازاو کام خواستم و -لی-او خود را نگاه داشت، واگرآنچه رابه او دستور میدهم نکند قطعا زندانی خواهدشد وحتما از خوارشدگان خواهدگردید."

۳۳- (یوسف) گفت: " پروردگارا ، زندان برای من دوست داشتنی تراست ازآنچه مرا به آن می خوانند ،واگرنیرنگ آنان را ازمن بازنگردانی ،به سوی آنان خواهم گرایید واز-جمله-نادانان خواهم شد."

۳۴- پس، پروردگارش -دعای-او را اجابت کرد ونیرنگ آنان را ازاو بگردانید. آری، او شنوای داناست.

۳۵- آنگاه پس از دیدن آن نشانه ها ،به نظرشان آمدکه اوراتا چندی به زندان افکنند.

۳۶- و دوجوان با اوبه زندان درآمدند -روزی-یکی ازآن دوگفت: " من خویشتن را-به خواب -دیدم که -انگور برای-شراب میفشارم. " و دیگری گفت : " من خودرا -به خواب -دیدم که بر روی سرم نان میبرم وپرندگان ازآن میخورند. به ما از تعبیرش خبرده، که ما تورا ازنیکوکاران می بینیم."

۳۷- گفت : " قبل ازاینکه غذایی راکه روزی شماست برای شما بیاورند ،من ازتعبیرآن به شما خبرمیدهم،این ازچیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است، من آئین قومی راکه به خدا اعتقاد ندارند ومنکر آخرتند را رها کرده ام."

۳۸- وآئین پدرانم ابراهیم واسحاق ویعقوب راپیروی نموده ام. برای ما سزاوارنیست که چیزی راشریک خدا کنیم. این ازعنایت خداوند به ما وبرمردم است ،ولی بیشترمردم سپاسگزاری نمی کنند.

۳۹- ای دو رفیق زندانیم ،آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

۴۰- شما به جای او نمی پرستیدمگر نامهایی-چند-را که شما وپدرانتان نامگذاری کرده اید وخدا دلیلی بر-حقّانیّت -آنها نازل نکرده است. فرمان جز ازآن خداوند نیست. دستور داده که جز اورا نپرستید، این است دین درست ،ولی بیشترمردم نمی دانند.

۴۱- ای دورفیق زندانیم ،امّا یکی ازشما به آقای خود باده می نوشاند ، وامّا دیگری به دارآویخته میشود وپرندگان ازسرش میخورند.امری که شما دوتن از من جویا شدید تحقّق یافت.

۴۲- و-یوسف- به آن کس ازآن دوکه گمان میکرد خلاص میشود گفت: " مرا نزد آقای خود یادکن." و-لی- شیطان یادآوری به آقایش را از یاد او برد، درنتیجه چندسالی در زندان ماند.

۴۳- وپادشاه-مصر-گفت : " من -درخواب-دیدم هفت گاو فربه است که هفت -گاو-لاغر آنهارا میخورند. وهفت خوشه سبز و -هفت خوشه -خشکیده دیگر. ای سران قوم ،اگرخواب تعبیرمی کنید ،درباره خواب من ،به من نظر بدهید."

۴۴- گفتند: " خوابهایی است پریشان ،وما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم."

۴۵- وآن کس ازآن دو-زندانی-که نجات یافته وپس ازچندی -یوسف را -به خاطر آورده بود ،گفت: " مرابه -زندان-بفرستید تاشمارا ازتعبیر آن

خبردهم."

۴۶- " ای یوسف ،ای مرد راستگو،درباره -این خواب که- هفت گاوفربه ،هفت -گاو-لاغرآنهارامیخورند، وهفت خوشه سبز و-هفت خوشه- خشکیده دیگر،به مانظربده ،تابه سوی مردم برگردم، شایدآنان - تعبیرش را-بدانند."

۴۷- گفت: " هفت سال پی درپی میکارید، وآنچه رادرویدید -جزاندکی راکه میخورید- درخوشه اش واگذارید.

۴۸- آنگاه پس ازآن ،هفت سال سخت می آید که آنچه رابرای آن

-سالها- ازپیش نهاده اید-جزاندکی راکه ذخیره می کنید-همه راخواهند خورد.

۴۹- آنگاه پس ازآن ،سالی فرامیرسدکه به مردم درآن -سال-باران میرسد ودرآن آب میوه می گیرند.

۵۰- وپادشاه گفت : " اورانزدمن آورید." پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد،-یوسف-گفت : " نزدآقای خویش برگرد واز اوبپرس که

حال آن زنانی که دستهای خودرابریدند چگونه است؟ زیرا پروردگارمن به نیرنگ آنان آگاه است."

۵۱- (پادشاه) گفت: " وقتی ازیوسف کام خواستید چه منظور

داشتید؟" زنان گفتند: منزّه است خداوند ،ماگناهی براو نمی دانیم." همسرعزیزگفت : " اکنون حقیقت آشکارشد.من ازاوکام خواستم ،وبی

شک او از راستگویان است."

۵۲- (یوسف گفت) : " این - درخواست اعاده حیثیت -برای آن بودکه -عزیز-بداند من درنهان به اوخیانت نکردم وخداوند نیرنگ خائنان رابه جائی نمی رساند.

۵۳- ومن نفس خودرا تبرئه نمی کنم ،چراکه نفس قطعا به بدی امر می کند، مگرکسی راکه خدا رحم کند،زیرا پروردگارمن آمرزنده مهربان است.

۵۴- وپادشاه گفت : " اورا نزدمن آوریدتا وی را خاصّ خودگردانم." پس چون بااوسخن راند،گفت: " توامروز نزدما با منزلت وامین هستی."

۵۵- (یوسف) گفت: " مرابرخزانه های این سرزمین بگمار، که من نگهبانی داناهستم."

۵۶- وبدین گونه یوسف رادرسرزمین -مصر-قدرت دادیم ،که درآن ، هرجاکه میخواست سکونت میکرد.هرکه رابخواهیم به رحمت خودمیرسانیم واجر نیکوکاران راتباه نمی سازیم.

۵۷- والبته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده وپرهیزکاری می نمودند ،بهتراست.

۵۸- وبرادران یوسف آمدند وبراو واردشدند. -او-آنان راشناخت ولی آنان اورا نشناختند.

۵۹- وچون آنان رابه خواروبارشان مجهّزکرد ،گفت: " برادر پدری خودرا نزدمن آورید.مگرنمی بینید که من پیمانه راتمام می دهم ومن بهترین میزبانانم؟

۶۰- پس اگراورانزدمن نیاورید،برای شما نزدمن پیمانه ای نیست ،وبه من نزدیک نشوید.

۶۱- گفتند: " اورابا نیرنگ ازپدرش خواهیم خواست ،ومحقّقا این کار را خواهیم کرد."

۶۲- ویوسف-به غلامان خودگفت: " سرمایه آنان را دربارهایشان بگذارید ،شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی گردند آن را بازیابند، امید که آنان بازگردند."

۶۳- پس چون به سوی پدرخودبازگشتند،گفتند : " ای پدر ،پیمانه ازما منع شد، برادرمان رابامابفرست تاپیمانه بگیریم ،وما نگهبان اوخواهیم بود."

۶۴- (یعقوب) گفت : " آیا همان گونه که شمارا پیش از این بر برادرش امین گردانیدم ،براو امین سازم؟ پس خدا بهترین نگهبان است ، واوست مهربان ترین مهربانان."

۶۵- وهنگامی که بارهای خودراگشودند،دریافتندکه سرمایه شان بدانها بازگردانیده شده است. گفتند : " ای پدر -دیگر-چه میخواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانواده خودرا فراهم وبرادرمان را نگهبانی می کنیم، و-بابردن او-یک بارشتر

می افزاییم، واین -پیمانه اضافی نزدعزیز-پیمانه ای ناچیزاست."

۶۶- گفت: " هرگز اوراباشما نخواهم فرستادتا بامن با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتما اورا نزدمن بازآورید،مگرآنکه گرفتار-حادثه ای -شوید." پس چون پیمان خود را با او استوارکردند-یعقوب -گفت:

" خدا برآنچه میگوییم وکیل است."

۶۷- وگفت: " ای پسران من، همه-ازیک دروازه -به شهر-واردنشوید، بلکه از دروازه های مختلف واردشوید،ومن -با این سفارش -چیزی از-قضای-خدا را ازشما دور نمی توانم داشت. فرمان جز از آن خدانیست. براوتوکل کردم ،وتوکّل کنندگان باید براو توکل کنند."

۶۸- وچون همانگونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود واردشدند.-این کار-چیزی را دربرابر خدا ازآنان برطرف نمیکردجزاینکه یعقوب نیازی راکه در دلش بود،برآورد وبی گمان ، او از- برکت - آنچه بدو آموخته بودیم دارای دانشی -فراوان-بود،ولی بیشترمردم نمی دانند.

۶۹- وهنگامی که بریوسف واردشدند-بنیامین-رانزدخود جای داد-و-گفت: " من برادرتوهستم." بنابراین ازآنچه می کردند ،غمگین مباش."

۷۰- پس هنگامی که آنان رابه خواروبارشان مجهز کرد، آبخوری را در بار برادرش نهاد.سپس -به دستوراو-ندا کننده ای بانگ در داد: " ای کاروانیان ،قطعا شما دزدهستید."

۷۱- (برادران) درحالی که به آنان روی کردند ،گفتند: " چه گم کرده اید؟"

۷۲- گفتند: " جام شاه راگم کرده ایم ،وبرای هرکس که آن رابیاورد یک بارشتر خواهدبود." و-متصدّی گفت: " من ضامن آنم."

۷۳- گفتند: " به خداسوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم دراین سرزمین فسادکنیم وما دزد نبوده ایم."

۷۴- گفتند: " پس اگر دروغ بگویید ،کیفرش چیست؟"

۷۵- گفتند: " کیفرش -همان-کسی است که -جام- در بار او پیداشود. پس کیفرش خوداوست .ماستمکاران را اینگونه کیفرمی دهیم."

۷۶- پس-یوسف-به -بازرسی-بارهای آنان ،پیش ازبرادرش پرداخت .آنگاه آن را ازباربرادرش -بنیامین-درآورد.اینگونه به یوسف شیوه آموختیم. -چرا که-او درآئین پادشاهی نمی توانست برادرش رابازداشت کند،مگراینکه خدابخواهد -وچنین راهی بدو بنماید-درجات کسانی راکه بخواهیم بالا می بریم وفوق هرصاحب دانشی دانشوری هست.

۷۷- گفتند: " اگراو دزدی کرده ،پیش ازاین-نیز-برادرش دزدی کرده است." یوسف این-سخن-را دردل خود پنهان داشت وآن رابرایشان آشکارنکرد-ولی-گفت: " موقعیّت شمابدتراست، وخدابه آنچه وصف می کنید داناتراست."

۷۸- گفتند: " ای عزیز ،اوپدری پیرسالخورده دارد،بنابراین یکی ازما را به جای اوبگیر،که ماتورا ازنیکوکاران می بینیم."

۷۹- گفت: " پناه به خدا ،که جزآنکس راکه کالای خودرا نزدوی

یافته ایم بازداشت کنیم،زیرا درآن صورت قطعا ستمکار خواهیم بود."

۸۰- پس چون از او نومیدشدند ،رازگویان کنارکشیدند .بزرگشان گفت: " مگرنمی دانیدکه پدرتان بانام خدا پیمانی استوار ازشما گرفته است وقبلا -هم-درباره یوسف تقصیر کردید؟ هرگز ازاین سرزمین نمی روم تاپدرم به من اجازه دهد یاخدا درحقّ من داوری کند، واوبهترین داوران است.

۸۱- پیش پدرتان بازگردیدوبگویید: ای پدر ،پسرت دزدی کرده وما جزآنچه می دانیم گواهی نمی دهیم وما نگهبان غیب نبودیم .

۸۲- واز-مردم-شهری که درآن بودیم وکاروانی که درمیان آن آمدیم جویاشو، وماقطعا راست میگوئیم.

۸۳- (یعقوب) گفت: " چنین نیست-بلکه نفس شما امری -نادرست-رابرای شما آراسته است.پس-صبرمن-صبری نیکوست.امیدکه خداهمه آنان رابه سوی من -باز-آوردکه او دانای حکیم است."

۸۴- وازآنان روی گردانید وگفت: " ای دریغ بریوسف ،ودرحالی که اندوه خودرا فرومیخورد،چشمانش از اندوه سپیدشد."

۸۵- (پسران) اوگفتند: " به خدا سوگندکه پیوسته یوسف رایادمی کنی تابیمارشوی یا هلاک گردی."

۸۶- گفت: " من شکایت غم واندوه خودرا پیش خدا میبرم .واز -عنایت-خداوند چیزی می دانم که شما نمی دانید.

۸۷- ای پسران من، بروید وازیوسف وبرادرش جستجوکنید وازرحمت خداوند ناامید نباشید ،زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خداوند نا امید نمی شود."

۸۸- پس چون-برادران-براو واردشدند ، گفتند: " ای عزیز ،به ما وخانواده ما آسیب رسیده است وسرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ماراتمام بده وبرما تصدّق کن که خداوند صدقه دهندگان راپاداش می دهد."

۸۹- گفت: " آیا دانستید ،وقتی که نادان بودید،بایوسف وبرادرش چه کردید؟."

۹۰- گفتند: " آیا توخود یوسفی؟" گفت : " -آری -من یوسفم واین برادر من است،به راستی خداوند برما منّت نهاده است ،بی گمان ،هرکه تقوا وصبر پیشه کند، خداوند پاداش نیکوکاران راتباه نمی کند."

۹۱- گفتند: " به خداسوگند ،که واقعا خداوند تورا برما برتری داده است وما خطاکاربودیم."

۹۲- (یوسف) گفت: " امروز برشما سرزنشی نیست. خداوند شمارا می آمرزد واو مهربان ترین مهربانان است."

۹۳- " این پیراهن مرابببرید وآن رابرچهره پدرم بیفکنید -تا-بینا شود، وهمه کسان خودرا نزدمن آورید."

۹۴- وچون کاروان رهسپارشد،پدرشان گفت : " اگرمرا به کم خردی نسبت ندهید ،بوی یوسف رامیشنوم."

۹۵- گفتند: " به خداسوگند که تو سخت درگمراهی دیرین خود هستی."

۹۶- پس چون بشارت دهنده آمد،آن -پیراهن-رابرچهره او انداخت ، پس بینا گردید، گفت : " آیا به شما نگفتم که بی شک من از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟"

۹۷- گفتند: " ای پدر ،برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکاربودیم."

۹۸- گفت: " به زودی ازپروردگارم برای شما آمرزش می خواهم ، که اوبی تردید آمرزنده مهربان است."

۹۹- پس چون بریوسف واردشدند،پدرومادرخودرا درکنارخویش گرفت وگفت : " ان شاء الله ،با -امن و-امان داخل مصرشوید."

۱۰۰- وپدرومادرش را به تخت برنشانید و -همه آنان- پیش اوبه سجده درافتادند-و-یوسف-گفت : " ای پدر،این است تعبیر خواب پیشین من ، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید وبه من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت وشما را ازبیابان باز آورد-پس از آنکه شیطان میان من وبرادرانم رابه هم زد-بی گمان پروردگارمن نسبت به

آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیراکه اودانای حکیم است."

۱۰۱- " پروردگارا ،تو به من دولت دادی وازتعبیر خوابها به من آموختی ،ای پدیدآورنده آسمانها وزمین ،تنها تو دردنیا وآخرت مولای من هستی، مرامسلمان بمیران ومرا به شایستگان ملحق فرما."

۱۰۲- این-ماجرا-ازخبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم ،وتو هنگامی که آنان همداستان شدند ونیرنگ میکردند نزدشان نبودی.

۱۰۳- وبیشترمردم-هرچند آرزومند باشی-ایمان آورنده نیستند.

۱۰۴- وتو براین -کار- پاداشی ازآنان نمی خواهی ،آن -قرآن-جزپندی برای جهانیان نیست.